

هماهنگی جلال و جمال الهی

قال امیرالمؤمنین علی(ع): «عقول النساء فی جمالهن و جمال الرجال فی عقولهم»...



قال امیرالمؤمنین علی(ع): «عقول النساء فی جمالهن و جمال الرجال فی عقولهم»؛ هر موجودی مظهر نامی از نامهای الهی است، زیرا خلقت که از اوصاف فعلی خداست، نه از اوصاف ذاتی وی، عبارت است از تجلی خالق در چهره مخلوق؛ zwnj&های گوناگون؛ چنان zwnj&که حضرت امیر مؤمنان(ع) فرموده است: «الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه»؛ raquo& عنوان تجلی از لطیف rlm&ترین تعبیرهای عرفانی است که قرآن و عترت از آن یاد کرده zwnj&ند و سالکان دوراندیش و درون rlm&بین را به خود جذب نموده است؛ چون سالک محب بیش از بحث متفکر، از نشانه مقصود آگاه است و از آن لذت می zwnj&برد و هرگز به شنیدن بانگ جرس کاروان کوی حق بسنده نمی zwnj&کند، بلکه می zwnj&کوشد تا raquo&از علم به عین آرد و از گوش به آغوش raquo&.

مراتب تجلی حق
تجلی حق چون مقول به تشکیک است، مراتب گوناگونی دارد که برخی از آنها مایه فرو ریختن کوه استوار که خود نگهدار و راسی زمین است، می zwnj&باشد: raquo&فلما تجلی ربه للجبل جعله دكا و خرّ موسی صعقا؛ ۳ چون پروردگار موسی بر کوه جلوه نمود، آن را ریزریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد raquo&، و بعضی از آنها پایه برپایی پاشکستگان است و آنها را از حسیض ذلت به ذروة عزت می zwnj&رساند؛ چنان zwnj&که رفع مستضعفان و وضع مستکبران، ۴ هر دو بر این اساس است.

تشکیکی که در درجات تجلی مشهود است، به مراتب ظهور برمی zwnj&گردد که عرفان با آن تأمین می zwnj&شود، نه مراتب وجود که حکمت متعالیه بر آن اساس تنظیم می zwnj&گردد؛ زیرا جهان آفرینش با همه شئون گوناگون خویش، کمتر از آن است که در اصل هستی سهمیم بوده و در آن همتای خدای بی rlm&همتای خود باشد؛ پس شدت و ضعف آن در raquo&ظهور و نمود raquo& است، نه در raquo&وجود و بود raquo&.

تجلی حق گاهی مایه موت است و زمانی پایه حیات؛ چنان zwnj&که فرشته مرگ، مانند ملک زندگی، هر دو تجلی خدایند که یکی هنگام جان دادن به زنده zwnj&ها ظهور می zwnj&کند و دیگری هنگام جان zwnj&یافتن از آنها؛ لذا حضرت امام سجاد(ع) جریان قبض روح انسان توسط حضرت عزرائیل(ع) را به عنوان تجلی فرشته مرگ از پرده zwnj&های غیب یاد کرده و چنین می zwnj&فرماید: raquo& و تجلی ملک الموت لقبضا من حجب الغیوب raquo&؛ ۵ از این رهگذر، اما ته حق تجلی اوست؛ چنان zwnj&که احیای وی تجلی اوست.

مناسب zwnj&ترین تعبیر از جهان امکان، همان عبارت raquo&آیت raquo&، به معنای raquo&علامت و نشانه raquo& است که فرهنگ غنی و قوی قرآن با آن همراه است و چون هر موجود امکانی به تمام ذات و صفت و فعل خود نشانه خدای بی zwnj&نشان است، پس از خود چیزی ندارد؛ زیرا در آن حال حاجب می zwnj&بود نه آیت؛ برای آنکه هیچ مستقلی غیر خود را نشان نمی zwnj&دهد؛ چه اینکه پندار استقلال نیز پرده شهود است و نمی zwnj&گذارد خدای متجلی را مشاهده نمود؛ با اینکه به هر سمت و سوی که بنگرید، چهره فیض خدا آشکار است: raquo&فأینما تولّوا فثمّ وجه الله؛ ۶ به هر سو رو کنید، آنجا روی خداست raquo&؛ ولی انسان مختال و متوهم که در پرده پندار خودبینی یا دیگربینی به سر می zwnj&برد، از دیدار حق محروم است.

چون خداوند بسیط zwnj&الحقیقه است و هیچ zwnj&گونه کثرت و تعدد در او راه ندارد، لذا اوصاف ذاتی zwnj&اش عین ذات او بوده، چنان zwnj&که عین همنند؛ بنابراین اسمای خُسنای او همگی آیت همان ذات یگانه و یکتاست؛ یعنی هر اسمی همه کمال zwnj&های ذاتی و وصفی و فعلی را به zwnj&همراه دارد و تفاوت نامهای الهی، گذشته از محیط و محاط بودن و صرف rlm&نظر از تقسیم zwnj&های دیگر، فقط در ظهور و خفای کمال zwnj&هاست؛ یعنی هر اسمی واجد تمام کمال zwnj&های الهی بوده و مظهر همه آنهاست، لیکن در ظهور و خفای آن کمال zwnj&ها، بین اسما اختلاف است؛ بنابراین مظهر هر نامی، کمال zwnj&های اسمای دیگر را داراست، گرچه فعلا کمال zwnj&های مزبور در او ظهور ندارد.

جلال و جمال که از اسمای الهی^۱؛ وند، مظاهر گوناگون دارند؛ ولی چون جلال حق در جمال وی نهفته است و جمال وی در جلال او مستور است، چیزی که مظهر جلال الهی است، خود واحد جمال حق بوده و چیزی که مظهر جمال خداست، خویش دارای جلال الهی خواهد بود. نمونه بارز استتار جمال در کسوت جلال را می^۲؛ توان از آیات قصاص و دفاع استنباط نمود؛ یعنی حکم قصاص، اعدام، امانت، خونریزی، قهر، انتقام، غضب، سلطه، استیلا، چیرگی و مانند آن که از مظاهر جلال و جنود ویژه آن به^۳؛ وند، احیا، صیانت دم، مهر، تشفی، خشنودی و نظایر آن را که از مظاهر جمال و سپاهیان خاص آن شمرده می^۴؛ شوند، به همراه دارد؛ چنان^۵؛ که خداوند صاحب جلال و جمال چنین می^۶؛ فرماید: «و لکم فی القصاص حیاة یا اُولی الْأَلْبَاب»؛ یعنی این اعدام ظاهری، احیا را در درون خود دارد و مانع از بین^۷؛ بردن ظالمانه دیگران است، و این مرگ فردی، حیات جمعی جامعه را تأمین می^۸؛ نماید و این قهر زودگذر، مهر مستمر را به دنبال دارد و^۹؛ چنان^{۱۰}؛ که درباره دفاع مقدس و پیکار در برابر تهاجم بیگانگان نیز می^{۱۱}؛ فرماید: «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم»؛ ای کسانی که ایمان آورده^{۱۲}؛ اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می^{۱۳}؛ بخشد، آنان را اجابت کنید^{۱۴}؛

این آیه در سیاق آیات قتال و دفاع نازل شده است و برای دفع توهم کسانی که مرگ در راه خدا را نابودی دانسته و جهاد و دفاع را زوال می^{۱۵}؛ پنداشتند، سند گویایی است و عصارة مضمون آن این است که: جنگ در برابر زور و قیام در قبال قهر و اقدام در صحنه نبرد با باطل، گرچه مظهر جلال الهی است، لیکن صلح با حق و تسلیم در برابر قسط و عدل، و تأمین حیات خود و دیگران را که همگی از مظاهر جمال خدا به شمار می^{۱۶}؛ آیند، به همراه دارد.

البته تمام دستورهای آسمانی حیات^{۱۷}؛ بخش است و حیات^{۱۸}؛ بخشی، اختصاصی به جهاد و دفاع ندارد، لیکن آیه مزبور در جریان جنگ با باطل و ایثار و نثار در راه حق نازل شده است که هنگام بسیج نیرو به صحنه پیکار می^{۱۹}؛ فرماید: پذیرش دعوت منادیان دفاع، زندگی شما را تثبیت می^{۲۰}؛ نماید؛ چنان^{۲۱}؛ که بعد از قیام و اقدام و جهاد و اجتهاد و حضور در صحنه ستم ستیزی و نیل به مقام شامخ شهادت می^{۲۲}؛ فرماید: «و لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم یرزقون»؛ هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده^{۲۳}؛ ند، مرده مپندار، بلکه زنده^{۲۴}؛ وند؛ اند که نزد پروردگارشان روزی داده می^{۲۵}؛ شوند^{۲۶}؛

پس دفاع که مظهر جلال خداست، عامل تضمین^{۲۷}؛ کننده حیات فردی و جمعی و ضامن زندگی سالم دنیا و آخرت خواهد بود، و این همان استتار جمال در جامه جلال و اشتغال کسوت جلال بر هسته مرکزی جمال است.

توجه به این نکته لازم است که هماهنگی قهر و مهر، و همبستگی جلال و جمال، اختصاصی به مسائل یادشده (از قبیل قصاص و دفاع) ندارد، بلکه در سراسر شریعت نهفته و در سراسر شئون آن مشهود است؛ به طوری که هر ارادتی در کراهت نهفته است و هر اشتیاقی در انزجار مستتر است؛ لذا گاهی می^{۲۸}؛ فرماید: «و لکم فی القتل و هو کره لکم و عسی أن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم»؛ (یعنی قتال که ظاهراً شرّ شمرده می^{۲۹}؛ شود و مایه کراهت است، خیر را در درون خود دارد و پایه ارادت شما خواهد بود و در مسائل خانوادگی نیز تحمل برخی از مصائب اخلاقی، ظاهراً شر به شمار می^{۳۰}؛ آید، لیکن خیر بی^{۳۱}؛ شمار را که همان تحکیم خانواده و حراست از کیان آن است، در درون خود خواهد داشت؛ چنان^{۳۲}؛ که می^{۳۳}؛ فرماید: «و لکم فی القتل و هو عسی أن تکرهوا شیئا و یجعل الله فیه خیرا کثیرا»^{۳۴}؛

آمیختگی جلال و جمال در تکلیف الهی

خلاصه آنکه تکلیف الهی گرچه با رنج همراه است و خود نشانه جلال خداوند است، لیکن درون آن جز تشریف که آیت جمال خداست، نخواهد بود؛ لذا هر مکلفی مشرف خواهد شد و این کلفت و رنج زودگذر امتثال دستورهای الهی، شرف پایدار را به ارمغان خواهد آورد.

از این رهگذر، قرآن کریم بعد از دستور وضو و غسل و تیمم می^{۳۵}؛ فرماید: خداوند می^{۳۶}؛ خواهد شما را تطهیر کند؛ یعنی این تکلیف ظاهری، تطهیر معنوی که جمال دل را تضمین می^{۳۷}؛ نماید، به همراه دارد؛ «ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون»؛ خدا نمی^{۳۸}؛ خواهد بر شما تنگ بگیرد، لیکن می^{۳۹}؛ خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند؛ باشد که سپاس او بدارید^{۴۰}؛ چنان^{۴۱}؛ که زکات مال، ظاهراً مایه نفاد و نقصان آن است، لیکن درون آن نمو و رشد تعبیه شده است؛ «و یحب الله الرّبا و یربی الصدقات»؛ خدا از برکت ربا می^{۴۲}؛ کاهد و بر صدقات می^{۴۳}؛ افزاید؛ «و ما اتیم من زکوة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون»؛ آنچه از زکات می^{۴۴}؛ دهید و خشنودی خدا را بدان خواستارید، پس آنان فرونی یافتگان^{۴۵}؛ وند^{۴۶}؛

شاهد استتار جمال در کسوت جلال، همان است که بهشت در درون رنجهای و دشواری^{۴۷}؛ های سیر و سلوک و صبر و استواری جهاد اصغر و اوسط و اکبر جا گرفته است؛ «و حَقَّتْ الْجَنَّةُ بِالْمِکارِهِ»؛ همان^{۴۸}؛ که جلال در درون برخی از جمال^{۴۹}؛ ها واقع شده است؛ «و حَقَّتْ النَّارُ بِالشَّهواتِ»؛ زیرا شهوت^{۵۰}؛ ها و

لذت&znwj&ها و نشاط&znwj&ها و نظایر آن مظاهر جمال&znwj&اند و اگر تعدیل نشوند و از مرز حلال بگذرند و جنبه حیوانی محض بگیرند، در درون خود، قهر خدا را به rlm&همراه دارند.

مهمترین نمونه اختفای جمال در چهره جلال، و بهترین شاهد نهان&rlm&بودن جمال در جامه جلال، و استتار مهر در کسوت قهر، تبیین وضع دوزخ یا عذاب&znwj&های دردناک دیگر است؛ چنان&znwj&که در سوره الرحمن که برای یادآوری نعمت&znwj&های ویژه الهی نازل شده و مکررا از همه مکلفان اعتراف طلب می&znwj&نماید و راه هر گونه تکذیبی را برای آنها مسدود می&znwj&کند، دوزخ و شعله&znwj&های گدازنده آن، به عنوان نعمت&znwj&های خاص الهی اعلام شده و از همگان اقرار گرفته می&znwj&شود که تکذیب آنها روا نیست و نمی&znwj&توان اصل وجود آنها و همچنین نعمت بودن آنها را دروغ دانست؛ «هذه جهنم التي يُكذَّب بها المجرمون. يطوفون بينها وبين حميم آن. فبأى آلاء ربكما تكذبان: ١٥ این است همان جهنمی که تبهکاران آن را دروغ می&znwj&خوانند؛ میان آتش و میان آب جوشان سرگردان باشند. پس کدام یک از نعمت&znwj&های پروردگارتان را تکذیب می&znwj&کنید؟»؛ همان&znwj&طور که عذاب دوزخ هماهنگی جلال و جمال را به همراه دارد، عذاب استیصال و تدمیر دنیا نیز پیام هماهنگی قهر و مهر و هموردی نعمت و نعمت را به همراه دارد؛ چنان&znwj&که می&znwj&فرماید: «و انه أهلك عادا الأولى. و ثمود فما أبقي… فبأى الآء ربك تتمارى: ١٦ اوست پروردگار ستاره شعری، و هموست که عاد قدیم را و ثمود را هلاک کرد و چیزی باقی نگذاشت و پیشتر از آنها قوم نوح را؛ زیرا آنان ستمگتر و سرکش&znwj&تر بودند، و شهرهای مؤتفکه را فروافکند؛ پس پوشاند بر آن شهرها آنچه پوشاند؛ پس به کدام یک از نعمت&znwj&های پروردگارت تردید روا می&znwj&داری؟»؛ در این آیات، سرنگونی طاغیان و براندازی نظام طغوی و تعدی را از آلا و نعمت&znwj&های الهی شمرده و هیچ&znwj&گونه مریه و شک در آن را روا نمی&znwj&داند؛ گرچه انکار نعمت&znwj&های خدا و کفران آنها کیفری چون کیفر اقوام یاد شده دارد، لیکن ظاهر آیه&znwj&های مزبور آن است که براندازی نظام ظلم بر اساس مهر الهی به محرومان است؛ یعنی آن مهر و جمال در جامه قهر و جلال ظهور کرد، و رفع محرومان با وضع مستکبران در آمیخت، تا کوثر صبر و شکیبایی بر تکاثر بَطَر و أَشَر پیروز آید.

این امتزاج قهر و مهر، در هر موجودی، برابر با سعه وجود آن موجود ظهور دارد؛ یعنی در موجودهای مجرد تامّ قوی&znwj&تر از موجودهای مُستکفی است و در موجود مستکفی، نیرومندتر از موجودهای ناقص است و در ذات اقدس خداوند که فوق تمام است، به کمال محض می&znwj&رسد.

نشئه کثرت و منطقه ماده، چون ظهور جمعی آن کم است، هماهنگی و اتحاد این دو وصف جمال و جلال محسوس نیست، بلکه چنان می&znwj&نماید که برخی فقط مظهر قهر بی&rlm&مهرند و بعضی مدار مهر بی&znwj&قهرند، لیکن برهان و عرفان، حاکمان بر حس&znwj&؛ و نقص احساس را با تحلیل مفهومی یا تجلیل شهودی ترمیم می&znwj&نمایند؛ زیرا ممکن نیست چیزی آیت حق تعالی باشد، ولی همه اوصاف او را ارائه ندهد؛ البته در نحوه آیت بودن و کیفیت ارائه، بین آنها تمایز برقرار است.

انسان کامل از آن جهت که جامع همه کمال&znwj&های امکانی است، چون مظهر تمام اسماست، این هماهنگی را بهتر از دیگر موجودها ارائه می&znwj&دهد؛ لذا رسول اکرم(ص) در جریان جنگ اُحُد با تحمل همه رنجه‌ها، پیشنهاد نفرین به آنها را رد کرد و فرمود: «لم أبعث لَعَنًا بل بُعثت داعيا و رحمه. اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون: ١٧ یعنی من به منظور لعن مبعوث نشدم، بلکه برای دعوت به حق و نشر رحمت به بعثت رسیده&znwj&; iam. بار الها! قوم مرا راهنمایی فرما، زیرا آنان نادانند.»

این آمیختگی قهر و مهر را هجر جمیل می&znwj&نامند؛ چنان&znwj&که حضرتش بدان مأمور بود: «واصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرا جمیلا: ١٨ بر آنچه می&znwj&گویند، شکیا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش، فاصله بگیر.». همان&znwj&طور که اصل وظیفه در برابر دستور الهی همانا صبر جمیل است: «فاصبر صبرا جمیلا: ١٩ پس صبر کن، صبری نیکو.»

نمودار این امتزاج میمون را می&znwj&توان در قصه یعقوب مبتلا به هجران یوسف(ع) و بی&rlm&مهری فرزندان خویش مشاهده نمود؛ چنان&znwj&که قرآن می&znwj&فرماید: «بل سَوَّلْتُ لکم أنفسکم أمرا فصبرٌ جمیل واللہ المستعان: ٢٠ بلکه نفس شما کاری را برای شما آراسته است، پس صبر نیکو (راه چاره است) و خدا یاری&znwj&ده است.»

ظرفیت انسان کامل توان هماهنگی این دو صفت برجسته را دارد و در مسائل کلی و جزئی، توازن آنها را حفظ می&znwj&نماید؛ لذا به همان نسبت که در مسائل سیاسی و نظامی و مباحث فرهنگی، جلال قهر رسول اکرم(ص) با جمال مهرش آمیخته بود که: «ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و ان الساعة آ&znwj&تیه فاصفح الصفح الجمیل: ٢١ ما آسمان&znwj&ها و زمین و آنچه میان آن دو است، جز به حق نیافریده&znwj&ایم و یقینا قیامت فرا می&znwj&رسد؛ پس به خوبی صرف&rlm&نظر کن.»

در مسائل جزئی خانوادگی نیز پیوند آنها را حفظ می&znwj&نمود؛ چنان&znwj&که بدان مأموریت یافته بود: «فتعالین امتعکن و أَسْرَحْکَن سراحا جمیلا: ٢٢ بیایید تا مهرتان را بدهم و خوش و خرم رهایتان کنم.»

